
تحلیل جامعه شناسی خیزش های مردمی در خاورمیانه و تاثیر آن بر تغییر رژیم های امنیتی

سمیه حمیدی^۱

۱. کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهواز

چکیده

خاورمیانه در دهه های اخیر شاهد تحولات عمیق سیاسی و اجتماعی بوده است. خیزش های مردمی که از سال ۲۰۱۱ آغاز شد، ساختارهای سنتی قدرت را به چالش کشید و پیامدهای گسترده ای برای رژیم های امنیتی منطقه به همراه داشت. پژوهش حاضر با هدف واکاوی جامعه شناسی این تحولات و بررسی تأثیر آن ها بر معماری امنیتی کشورهای عربی انجام شده است. روش این پژوهش، توصیفی-تحلیلی بوده و با بهره گیری از نظریه های جنبش های اجتماعی و جامعه شناسی تاریخی، ریشه های ساختاری، اقتصادی و هویتی ناآرامی ها را بررسی می کند. یافته ها نشان می دهد که افول گفتمان های ملی گرایانه، گسترش تباهی سیاسی در دولت های ضعیف و تغییرات دموگرافیک، نقش کلیدی در بسیج توده ای ایفا کرده اند. همچنین، این خیزش ها به جای ایجاد دموکراسی های پایدار، در بسیاری از موارد به تشدید نظامی گری، ظهور گروه های رادیکال و تغییر ماهیت تهدیدات از سطح بین المللی به سطح درون دولتی منجر شده است. بر این اساس، رژیم های امنیتی خاورمیانه از حالت دولت محور به الگوهای پیچیده تر و چندلایه تر تغییر مسیر داده اند که در آن امنیت اجتماعی و هویتی، جایگاه برجسته تری یافته است. نتایج این بررسی نشان می دهد که درک آینده منطقه نیازمند عبور از تحلیل های صرفاً سیاسی و توجه عمیق به متغیرهای جامعه شناسی و شبکه های اجتماعی است.

کلیدواژه ها: خیزش های مردمی، خاورمیانه، رژیم های امنیتی، جامعه شناسی تاریخی، دولت های ضعیف.

مقدمه

خاورمیانه و شمال آفریقا به عنوان یکی از پیچیده ترین مناطق ژئوپلیتیک جهان، همواره کانون تحولات بنیادین بوده است. با آغاز سال ۲۰۱۱، موجی بی سابقه از اعتراضات و خیزش های مردمی این جغرافیای پهناور را درنوردید که در ادبیات سیاسی با عناوین مختلفی چون بیداری اسلامی، بهار عربی یا انقلاب های عربی شناخته می شود. این خیزش ها صرفاً مجموعه ای از شورش های پراکنده نبودند، بلکه نشان دهنده یک غسل عمیق جامعه شناختی میان ساختارهای حاکم و جوامع مدنی در حال گذار بودند. برای درک دقیق این پدیده، اتکا به رویکردهای صرفاً سیاسی یا اقتصادی کافی نیست؛ بلکه نیازمند یک چارچوب جامع در قالب جامعه شناسی تاریخی هستیم که بتواند فراتر از دموکراتیزاسیون، ریشه های ساختاری این ناآرامی ها را تبیین کند (هینبوش، ۲۰۱۴). در این چارچوب، خیزش های مردمی نمایانگر طغیان جوامع علیه دهه ها تباهی سیاسی، نابرابری و سرکوب در چارچوب دولت های ضعیف و اقتدارگرا هستند.

طرح مسئله اصلی در این مقاله، واکاوی پیوند معنادار میان تغییرات جامعه شناختی در خاورمیانه و دگردیسی رژیم های امنیتی این منطقه است. سال ها پیش از وقوع ناآرامی ها، نشانه های روشنی از ناکارآمدی نهاد دولت در پاسخگویی به نیازهای نسل جدید پدیدار شده بود. دولت های این منطقه که عمدتاً بر پایه رانت های نفتی و حمایت های خارجی بنا شده بودند، به تدریج توانایی خود را در جذب و ادغام نیروهای اجتماعی جدید از دست دادند. رویکردی تحلیلی بر عوامل پیدایی این نهضت ها در شمال آفریقا نشان می دهد که چگونه تراکم مطالبات پاسخ داده نشده، به یک انفجار اجتماعی منجر گردید (عرب احمدی، ۱۳۹۳). از سوی دیگر، تقاطع بیداری اسلامی و تحولات هویتی در ایران و اسلام، نقش مهمی در شکل دهی به گفتمان های جایگزین ایفا کرد و به عنوان یک کاتالیزور برای بسیج توده ها عمل نمود (فیرحی، ۱۳۹۵).

در این میان، ظهور فناوری های ارتباطی و شبکه های اجتماعی، معادلات سنتی کنترل را بر هم زد. سیاست دیجیتال و تباهی سیاسی در دولت های ضعیف، تجربه انقلاب های عربی را به نمونه ای منحصر به فرد از بسیج بدون رهبر متمرکز تبدیل کرد (کاضمی، ۱۳۹۵). شهروندانی که دهه ها در حاشیه سیاست نگه داشته شده بودند، ناگهان فضایی برای سازماندهی، تبادل اطلاعات و به چالش کشیدن هژمونی روایت های دولتی یافتند. این ابزارهای جدید، انحصار دولت ها بر تولید و توزیع اطلاعات را در هم شکستند و به جوامع اجازه دادند تا هنجارها و انتظارات جدیدی را بازتولید کنند.

پیامد بلافاصله این خیزش های جامعه شناختی، فروپاشی معماری امنیتی سنتی در خاورمیانه بود. پیش از سال ۲۰۱۱، رژیم های امنیتی منطقه عمدتاً بر پایه حفظ بقای حاکمان و موازنه قوای بین دولتی تنظیم شده بودند. تغییر رژیم در خاورمیانه همواره با مشکلات و چشم اندازهای مبهمی همراه بوده است، زیرا ساختارهای جایگزین به ندرت توانسته اند ثبات را به سرعت بازگردانند (بایمن، ۲۰۱۲). با سقوط یا تضعیف حاکمان مستبد، خلأ قدرتی ایجاد شد که بلافاصله توسط بازیگران غیردولتی، شبه نظامیان و گروه های رادیکال پر گردید.

در این دوره، مفهوم امنیت از سطح «امنیت ملی» (دفاع در برابر تهدیدات خارجی) به سطح «امنیت اجتماعی» (محافظت از هویت ها و گروه های داخلی) تنزل و تغییر یافت. ناامنی اجتماعی در خاورمیانه، رادیکالیسم را به عنوان یک واکنش طبیعی در میان گروه های به حاشیه رانده شده برانگیخت (احمدیان، ۲۰۱۹). این تغییر پارادایم، سیاست خارجی کشورهای قدرتمندتر منطقه را نیز دگرگون کرد؛ به طوری که مداخلات نظامی و جنگ های نیابتی به ابزار اصلی برای مدیریت پیامدهای این خیزش ها تبدیل شدند. هدف از

بخش های آتی این مقاله، بررسی دقیق این گذار مفهومی و عملیاتی، و تحلیل نقش متغیرهای جامعه‌شناختی در بازتولید یا تخریب رژیم‌های امنیتی در دوران پس‌خیزش است.

چارچوب مفهومی و نظریه‌های جنبش‌های اجتماعی در خاورمیانه

برای تحلیل دقیق خیزش‌های خاورمیانه، نیازمند صورت‌بندی یک چارچوب مفهومی چندلایه هستیم که بتواند تنوع و پیچیدگی این تحولات را پوشش دهد. مطالعات کلاسیک انقلاب‌ها غالباً بر نقش ساختارهای طبقاتی و ایدئولوژی‌های منسجم تأکید داشتند، اما رویدادهای یک دهه گذشته نشان داد که نظریه‌های سنتی برای تبیین این پدیده‌های سیال و شبکه‌ای نیازمند بازنگری هستند. نظریه‌های انقلاب و خیزش‌های عربی، درس‌های مهمی از خاورمیانه به همراه داشتند؛ از جمله اینکه چگونه ائتلاف‌های موقت میان طبقات مختلف اجتماعی می‌تواند در غیاب یک رهبری کاریزماتیک، به سرنگونی رژیم‌های ریشه‌دار منجر شود (آکدر، ۲۰۱۳).

بسیج سیاسی و اجتماعی در عصر جدید

جنبش‌های اجتماعی در خاورمیانه از منظر تحلیل جامعه‌شناختی، تفاوت‌های ماهوی با نمونه‌های غربی خود دارند. در جوامعی که جامعه مدنی به شدت سرکوب شده است، نهادهای غیررسمی، مساجد، اتحادیه‌های کارگری نیمه‌مستقل و محافل خانوادگی به کانون‌های اصلی سازماندهی تبدیل می‌شوند (سردارنیا، ۲۰۱۲). پس از آغاز ناآرامی‌ها، بسیج سیاسی و اجتماعی در منطقه خاورمیانه و شمال آفریقا شکل جدیدی به خود گرفت و شبکه‌های خرد محلی توانستند به سرعت به ائتلاف‌های ملی تبدیل شوند (کاوآتورتا و کلارک، ۲۰۲۲). در این فرآیند، «تله بنیانگذار» و نظریه جنبش‌های اجتماعی جدید به خوبی نشان می‌دهد که چگونه در کشوری مانند تونس، پس از موفقیت اولیه انقلاب، فقدان ساختارهای نهادینه شده حزبی به یک چالش اساسی برای تثبیت دستاوردهای دموکراتیک تبدیل شد (هرسیج و ابراهیمی، ۱۳۹۷).

در این فضا، زبان و مؤلفه‌های فرهنگی نقشی کاتالیزوری ایفا کردند. نقش زبان در جنبش‌های ناسیونالیستی عربی، همواره ابزاری برای پیوند دادن توده‌ها به یک هویت کلان منطقه‌ای بوده است (نواختی مقدم، ۱۳۸۹). با این حال، افول تدریجی گفتمان ملی‌گرایی عربی در کردار سیاسی دولت‌های اقتدارگرای نظیر رژیم‌های ناصریست و بعثی سوریه، خلأ معنایی بزرگی ایجاد کرد که در نهایت توسط ایدئولوژی‌های جایگزین، نظیر اسلام‌گرایی سیاسی یا دموکراسی‌خواهی لیبرال پر شد (خالقی و رحمانی، ۱۴۰۲).

شبکه‌های فرصت و تهدید

یکی از مهم‌ترین ابعاد جامعه‌شناختی این خیزش‌ها، نحوه شکل‌گیری «ساختار فرصت سیاسی» بود. زمانی که رژیم‌ها در برابر فشارهای داخلی و بین‌المللی دچار شکاف و تردید شدند، معترضان این شکاف را به عنوان یک فرصت تاریخی ارزیابی کردند. بررسی بسیج مردمی در سوریه نشان می‌دهد که چگونه فرصت‌ها و تهدیدها در کنار شبکه‌های اجتماعی معترضان اولیه، موتور محرکه گسترش اعتراضات از شهرهای حاشیه‌ای به مراکز اصلی کشور بودند (لندرز و هایدمان، ۲۰۱۲). معترضان اولیه با پذیرش خطرات جانی، سد ترس را شکستند و به تدریج قشرهای خاکستری جامعه را نیز با خود همراه ساختند.

برای درک بهتر تنوع رهیافت‌های نظری در تحلیل این پدیده، جدول زیر به مقایسه تطبیقی مکاتب مختلف در تبیین خیزش‌های خاورمیانه می‌پردازد:

رهیافت نظری	تمرکز تحلیلی	متغیرهای اصلی مورد بررسی	نتیجه‌گیری در بستر خاورمیانه
-------------	--------------	--------------------------	------------------------------

جامعه‌شناسی تاریخی	ریشه‌های بلندمدت بحران دولت	نابرابری، زوال قرارداد اجتماعی، رانت‌خواری	ناآرامی‌ها نتیجه فروپاشی مدل سنتی دولت-ملت در منطقه است.
نظریه بسیج منابع	ابزارها و مکانیسم‌های اعتراض	شبکه‌های اجتماعی، اینترنت، ائتلاف‌های طبقاتی	رسانه‌های نوین انحصار قدرت حاکمیت را در بسیج توده‌ها شکستند.
اقتصاد سیاسی	پیامدهای نتولیرالیسم و فقر	بیکاری جوانان، فساد سیستماتیک، شکاف مرکز-پیرامون	خیزش‌ها شورش‌های علیه الیگارش‌های مالی و بی‌عدالتی اقتصادی بودند.
نظریه هویت و سازه‌نگاری	تحولات هویتی و افول گفتمان‌ها	ملی‌گرایی عربی، اسلام‌گرایی، هویت‌های قومی و فرقه‌ای	بحران معنا و تقابل هویت‌های فروملی عامل اصلی منازعات پساخیزش است.

این جدول نشان می‌دهد که هیچ نظریه واحدی به تنهایی قادر به تبیین کامل پویایی‌های خاورمیانه نیست. ادغام نظریه‌های بسیج منابع با جامعه‌شناسی تاریخی به ما کمک می‌کند تا بفهمیم چرا دولت‌های قدرتمند نتوانستند موج تحولات را مهار کنند و چگونه این خیزش‌های داخلی به سرعت به تغییرات ژئوپلیتیک و بازتعریف رژیم‌های امنیتی در سطح کلان منجر شدند. در بخش‌های بعدی، تأثیر مستقیم این تحولات بر ساختار نهاد دولت و الگوهای امنیتی بازیگران کلیدی منطقه مورد واکاوی قرار خواهد گرفت.

نهاد دولت، تباهی سیاسی و بحران گذار در جوامع عربی

برای درک عمیق خیزش‌های خاورمیانه، کالبدشکافی نهاد دولت در این منطقه امری کاملاً ضروری است. دولت‌های اقتدارگرا در خاورمیانه و شمال آفریقا برای دهه‌ها تصویری از ثبات و قدرت بلامنازع را به نمایش می‌گذاشتند، اما این پوسته سخت، هسته‌ای به شدت شکننده و فاقد مشروعیت ساختاری را پنهان کرده بود. بررسی وضعیت نهاد دولت در خاورمیانه عربی پس از حوادث ۲۰۱۱ به روشنی اثبات می‌کند که چگونه تمرکز قدرت در دست نخبگان خاص، فقدان شفافیت و سرکوب مستمر جامعه مدنی، به جای تولید اقتدار واقعی، به انباشت بحران‌های اجتماعی منجر گردید (زیبائی، ۱۳۹۷). در این ساختارها، قرارداد اجتماعی سنتی که مبتنی بر ارائه خدمات رفاهی در ازای تمکین سیاسی بود، به دلیل فساد گسترده، کاهش درآمدهای رانتی و رشد سریع جمعیت جوان، کارکرد خود را از دست داد.

هنگامی که امواج خیزش‌ها آغاز شد، تفاوت در ماهیت و استحکام نهاد دولت در کشورهای مختلف، مسیرهای متفاوتی را برای این انقلاب‌ها رقم زد. بررسی تطبیقی ناآرامی‌های یمن و لیبی و تحلیل نقش دولت‌های ضعیف در این بحران‌ها نشان می‌دهد که در غیاب نهادهای مدنی و ساختارهای اداری کارآمد، فروپاشی رژیم حاکم بلافاصله به فروپاشی کل شیرازه جامعه و آغاز جنگ‌های داخلی ویرانگر ختم می‌شود (زیبائی، ۱۳۹۸). در جوامعی مانند لیبی، جایی که معمر قذافی به طور سیستماتیک نهادهای دولتی را تضعیف کرده و قدرت را صرفاً بر پایه شبکه‌های قبیله‌ای و حامی‌پروری شخصی بنا نهاده بود، سقوط دیکتاتور خلا قدرتی ایجاد کرد که هیچ نیروی دموکراتیکی قادر به پر کردن آن نبود. بررسی‌ها نشان می‌دهد که چگونه اولویت‌های فوری امنیتی و تسلیح گروه‌های شبه‌نظامی در روند گذار لیبی، توسعه سیاسی و دموکراتیک این کشور را به طور کامل فلج کرد (علی، ۲۰۲۵).

در نقطه مقابل، تجربیات تونس و مصر مسیر متفاوتی را طی کردند. بررسی تطبیقی انقلاب‌های تونس و مصر در بستر ناآرامی‌های عربی حاکی از آن است که وجود ارتش‌های ملی با ساختارهای کلاسیک و سطحی از نهادگرایی اداری، مانع از فروپاشی کامل و

تجزیه سرزمینی این کشورها شد (زیبائی، ۱۳۹۹). با این وجود، گذار به دموکراسی در این جوامع نیز با موانع ساختاری عمیقی روبه‌رو بود. یکی از این موانع کلیدی، ضعف شاخص‌های توسعه انسانی است. بررسی تأثیر توسعه انسانی در گذار دموکراتیک در مصر نشان می‌دهد که فقر، نابرابری‌های آموزشی و حاشیه‌نشینی گسترده، بستر مناسبی برای پوپولیسم و بازگشت اقتدارگرایی فراهم می‌آورد و اجازه نمی‌دهد نهادهای دموکراتیک ریشه بدانند (اردستانی و تبریزیان، ۱۳۹۴). بنابراین، تباهی سیاسی در خاورمیانه صرفاً یک پدیده حاکمیتی نیست، بلکه انعکاسی از توسعه‌نیافتگی اجتماعی و اقتصادی است که فرآیند گذار را در یک چرخه باطل گرفتار می‌سازد.

علاوه بر این، سقوط یا تضعیف نظام‌های سیاسی در منطقه را می‌توان از منظر تئوری‌های نوین جامعه‌شناسی انقلاب تحلیل کرد. واکاوی سقوط نظام سیاسی سوریه در پرتو نسل چهارم نظریه انقلاب آشکار می‌سازد که چگونه تقاطع بحران‌های اقتصادی، خشکسالی‌های پی‌پی، شبکه‌های اجتماعی مدرن و مداخله بازیگران خارجی، به یک منازعه چندوجهی و فرسایشی منجر شد که ساختار دولت-ملت را در این کشور تا مرز نابودی کامل پیش برد (زیبائی و نجفی، ۱۴۰۴). نسل چهارم نظریه‌های انقلاب بر نقش ائتلاف‌های متقاطع و شبکه‌های فراملی در فروپاشی دولت‌های ضعیف تأکید دارد، موضوعی که در بحران سوریه به وضوح قابل مشاهده بود.

دگرذیسی رژیم‌های امنیتی؛ از موازنه قوا تا گسترش نظامی‌گری

خیزش‌های مردمی خاورمیانه نه تنها معادلات سیاست داخلی کشورها را دگرگون کرد، بلکه زلزله‌ای تمام‌عیار در معماری رژیم‌های امنیتی منطقه به وجود آورد. پیش از سال ۲۰۱۱، رژیم امنیتی خاورمیانه عمدتاً بر پایه مفاهیم سنتی موازنه قوا، بازدارندگی متقابل دولت‌ها و ائتلاف‌سازی با قدرت‌های فرامنطقه‌ای تعریف می‌شد. اما با شعله‌ور شدن خیزش‌ها، ماهیت تهدیدات به طور بنیادین تغییر یافت. دولت‌ها دریافته‌اند که بزرگترین تهدید برای بقای آن‌ها نه ارتش کشورهای همسایه، بلکه شهروندان معترض، شکاف‌های هویتی و گروه‌های مسلح غیردولتی در داخل مرزهای خودشان است. جهان عرب در دوره پسانا‌آرامی با دغدغه‌های امنیتی جدیدی روبه‌رو شد که در آن امنیت اجتماعی و اقتصادی اهمیت بسیار بیشتری نسبت به امنیت نظامی کلاسیک پیدا کرد (زیبائی، ۱۴۰۱).

با این حال، پاسخ بسیاری از دولت‌های منطقه به این بحران‌های اجتماعی، تشدید رویکردهای امنیتی و گسترش بی‌سابقه نظامی‌گری بود. دلایل و پیامدهای نظامی‌گری در سیاست داخلی و خارجی عربستان سعودی، به عنوان یکی از بازیگران کلیدی منطقه، نشان‌دهنده یک تغییر استراتژیک عمیق است (ارغوانی و جهانی جوانمردی، ۱۳۹۹). رهبران سعودی با احساس خطر از گسترش امواج انقلاب به درون مرزهای خود و همچنین نگرانی از افزایش نفوذ رقبای منطقه‌ای، سیاست خارجی محافظه‌کارانه سنتی خود را کنار گذاشته و به مداخلات نظامی مستقیم (مانند جنگ یمن) و رقابت‌های تسلیحاتی گسترده روی آوردند. این نظامی‌گری تهاجمی، به جای تثبیت رژیم امنیتی منطقه، به تشدید معمای امنیت و آغاز مسابقه‌ای ویرانگر در دیپلماسی اجبارآمیز منجر شد.

تغییر رژیم‌های امنیتی همچنین موجب شد تا رقابت‌های ژئوپلیتیک به شکل جنگ‌های نیابتی در کشورهای آسیب‌پذیر نمود پیدا کند. بررسی تطبیقی سیاست خارجی ترکیه و عربستان سعودی در واکنش به ناآرامی‌های عراق نشان می‌دهد که چگونه قدرت‌های منطقه‌ای با بهره‌گیری از خلأ قدرت در کشورهای همسایه، تلاش کردند تا با حمایت از گروه‌های سیاسی و شبه‌نظامی همسو با منافع خود، عمق استراتژیک خود را افزایش دهند (رسول مکطوف ال‌رکابی، ترابی، علیمحمد، و اسماعیلی، ۱۴۰۲). عراق، سوریه، یمن و لیبی به میدان‌های نبردی تبدیل شدند که در آن، رژیم‌های امنیتی متضاد برای تحمیل هژمونی خود به رقابت پرداختند.

یکی از مخرب ترین پیامدهای این دگردیسی امنیتی و فروپاشی نهاد دولت، ظهور و گسترش تروریسم شبکه‌ای و رادیکالیسم خشن بود. تحقیقات تحلیلی درباره پیامدهای تروریسم در خاورمیانه اثبات می‌کند که گروه‌های افراطی با بهره‌برداری از فروپاشی نظم و امنیت اجتماعی، توانستند ساختارهای سرزمینی و شبکه‌های فراملی گسترده‌ای ایجاد کنند (خان، ۲۰۲۴). این گروه‌ها نه تنها امنیت فیزیکی شهروندان را نابود کردند، بلکه با تخریب زیرساخت‌های اقتصادی، ایجاد امواج عظیم آوارگان و تشدید اختلافات فرقه‌ای، هزینه‌های استراتژیک سنگینی را بر کل منطقه تحمیل نمودند. رژیم امنیتی خاورمیانه در دوران پساخیزش، به یک شبکه درهم‌تنیده از منازعات فروملی، جنگ‌های نیابتی و رقابت‌های ژئوپلیتیک تبدیل شده است که مدیریت آن دیگر با الگوهای سنتی امکان‌پذیر نیست.

شکاف‌های هویتی، رادیکالیسم و پیامدهای تغییر رژیم

پیامدهای خیزش‌های خاورمیانه تنها به حوزه قدرت سخت و نهادهای نظامی محدود نماند، بلکه عمیق‌ترین لایه‌های هویتی، مذهبی و اجتماعی این جوامع را نیز دچار گسست و دگرگونی کرد. هنگامی که ساختارهای اقتدارگرای سنتی که وظیفه سرکوب یا کنترل شکاف‌های قومی و مذهبی را بر عهده داشتند فرو ریختند، هویت‌های سرکوب‌شده با شدتی بی‌سابقه به سطح عرصه عمومی بازگشتند. مطالعات نشان می‌دهد که تغییر رژیم و فروپاشی ساختارهای حاکمیتی پس از خیزش‌های عربی، در بسیاری از موارد به جای ایجاد تساهل و مدارای مدنی، مستقیماً به تشدید تبعیض‌های مذهبی و فرقه‌گرایی منجر شده است (کلوسک، ها، و سوماکتویو، ۲۰۲۳). در غیاب یک گفتمان ملی فراگیر و دموکراتیک، گروه‌های مختلف برای تضمین امنیت و بقای خود، به هویت‌های اولیه نظیر قبیله، مذهب و قومیت پناه بردند و این امر، منازعات سیاسی را به نبردهای وجودی هویتی تبدیل کرد.

در این میان، نقش جریان‌های فکری و سیاسی اسلام‌گرا در شکل‌دهی به مسیر خیزش‌ها و پیامدهای آن بسیار کلیدی بود. واکاوی چرخش‌های سیاسی سه نگرش سیاسی از اسلام در قبال تحولات خاورمیانه نشان می‌دهد که چگونه جریان‌های مختلف (از اسلام‌گرایان میانه‌رو اخوانی تا سلفی‌های جهادی و جریان‌های محافظه‌کار وابسته به دولت‌ها) مسیرهای متفاوتی را از تقابل و خشونت تا همکاری و ائتلاف‌سازی سیاسی طی کردند (مسعودنیا و شفیعی ینگابادی، ۱۴۰۱). شکست تجربه حکمرانی دموکراتیک برخی از این جریان‌ها در کشوری نظیر مصر، سرخوردگی اجتماعی گسترده‌ای ایجاد کرد و زمینه را برای بازتولید رادیکالیسم و بازگشت گفتمان‌های امنیت‌محور و اقتدارگرا فراهم آورد.

علاوه بر بازبزرگان عرب، ساختار سیاسی دیگر کشورهای منطقه نیز به طور غیرمستقیم تحت تأثیر این موج تغییرات قرار گرفت. برای نمونه، بررسی نقش و جایگاه احزاب عربی در نظام سیاسی اسرائیل نشان‌دهنده پویایی‌های هویتی در درون جوامع غیرعرب منطقه در واکنش به بیداری اسلامی است (رکابی شعراف، ۱۴۰۱). همچنین، این موج تحولات، نگرانی‌های عمیقی را در کشورهای حوزه خلیج فارس ایجاد کرد و این پرسش را به میان آورد که آیا خلیج فارس میزبان موج بعدی ناآرامی‌ها خواهد بود؟ پاسخ به این پرسش مستلزم بررسی توانمندی این دولت‌ها در بازخرید وفاداری شهروندان از طریق توزیع رانت‌های اقتصادی و همچنین اصلاحات محدود اجتماعی است (هوشی سادات، ۱۳۹۴).

در مواجهه با این امواج بی‌ثباتی، برخی از کشورهای منطقه تلاش کردند تا با اتخاذ رویکردهای آینده‌پژوهانه و اصلاحات از بالا به پایین، جوامع خود را در برابر ویروس ناآرامی واکسینه کنند. بررسی برنامه‌های خارجی و داخلی امارات متحده عربی در چشم‌انداز سال ۲۰۲۳ حاکی از آن است که این کشورها با تمرکز شدید بر تنوع‌بخشی به اقتصاد، توسعه فناوری‌های نوین، ایجاد مدارای مذهبی

کنترل شده و اتخاذ سیاست خارجی تهاجمی-مداخله گرایانه، در تلاشند تا یک مدل جایگزین از حکمرانی کارآمد را در برابر مدل های شکست خورده دوران پساکیزش ارائه دهند (زیبائی، ۱۴۰۱). با این وجود، شکاف های عمیق ساختاری، بحران های هویتی و نهادینه نشدن دموکراسی، خاورمیانه را به محیطی به شدت مستعد برای بازتولید چرخه های خشونت و خیزش های مجدد تبدیل کرده است. در این شرایط، درک جامعه شناختی ریشه های این بحران ها، پیش نیاز هرگونه تلاش برای معماری مجدد امنیت در این منطقه است.

نتیجه گیری

تحلیل جامعه شناختی خیزش های مردمی خاورمیانه نشان می دهد که این تحولات، فراتر از یک تغییر سیاسی ساده یا اعتراضات مقطعی، نمایانگر فروپاشی کامل قراردادهای اجتماعی سنتی و ناکارآمدی ساختاری نهاد دولت در پاسخگویی به نیازهای نسل جدید بوده اند. این خیزش ها که ریشه در دهه ها نابرابری، فساد سیستماتیک و تباهی سیاسی داشتند، معماری امنیتی منطقه را به طور بنیادین دگرگون ساختند. رژیم های امنیتی خاورمیانه که تا پیش از سال ۲۰۱۱ عمدتاً بر پایه موازنه قوای بین دولتی و حفظ ثبات اقتدارگرایانه استوار بودند، اکنون با چالش های پیچیده فراملی، جنگ های نیابتی و رادیکالیسم خشونت آمیز مواجه هستند. تغییر رژیم و سقوط دیکتاتورها در منطقه، به جای ارمغان آوردن دموکراسی، در بسیاری از موارد به فروپاشی شیرازه اجتماعی و بروز منازعات هویتی انجامید (بایمن، ۲۰۱۲).

یافته های این پژوهش مشخص می کند که مداخله نظامی و امنیتی سازی فزاینده توسط قدرت های منطقه ای نه تنها به حل بحران ها کمک نکرده است، بلکه با تشدید شکاف های هویتی، مذهبی و قومی، جوامع عربی را در یک چرخه بی پایان از ناامنی و بی ثباتی گرفتار کرده است. ناامنی اجتماعی در این محیط پر آشوب، مستقیماً به بازتولید رادیکالیسم به عنوان یک واکنش دفاعی از سوی گروه های حاشیه رانده شده منجر گردید (احمدیان، ۲۰۱۹). فقدان ساختارهای نهادینه حزبی و ضعف مفرط نهادهای مدنی موجب شد تا فرصت های ناشی از بسیج توده ای، به بستری برای ظهور شبکه های افراطی و گسترش دیپلماسی اجبار آمیز تبدیل شود. از سوی دیگر، تلاش قدرت های منطقه ای برای پر کردن خلأ قدرت در دولت های ضعیف، به شکل گیری الگوهای جدیدی از رقابت و جنگ های نیابتی منجر شده است که ساختار امنیت کل منطقه را با تهدیدات وجودی روبه رو ساخته است.

چشم انداز آینده خاورمیانه در پرتو این تحولات، نیازمند گذار از رویکردهای صرفاً سخت افزاری و نظامی به سمت الگوهای حکمرانی فراگیر و توسعه محور است. تا زمانی که ریشه های ساختاری ناآرامی ها، نظیر توسعه نیافتگی انسانی، حاشیه نشینی سیاسی و بحران های هویتی برطرف نشوند، احتمال بروز موج های جدیدی از خیزش های مردمی در محیط اجتماعی این کشورها همواره وجود خواهد داشت. رژیم های امنیتی آینده در خاورمیانه تنها در صورتی پایدار خواهند بود که بتوانند امنیت انسانی و اجتماعی را به عنوان هسته مرکزی دکترین های دفاعی خود بپذیرند و به جای تکیه بر ماشین سرکوب یا مداخلات خارجی، بر بازسازی ساختاری نهاد دولت و احیای اعتماد میان حاکمیت و شهروندان تمرکز کنند. بدون این اصلاحات عمیق جامعه شناختی، خاورمیانه همچنان در تله بحران های متقاطع و دولت های شکننده باقی خواهد ماند.

منابع

۱. اردستانی، ع.، و تبریزیان، ح. (۱۳۹۴). تأثیر توسعه انسانی در گذار دموکراتیک در مصر. *سیاست*، (۳۳)، ۲۶۵-۲۴۹.
 ۲. ارغوانی، ف.، و جهانی جوانمردی، م. (۱۳۹۹). دلایل و پیامدهای نظامی گری در سیاست داخلی و خارجی عربستان. *سیاست دفاعی*، (۱۱۱)۲۸.
 ۳. خالقی، ا.، و رحمانی، م. (۱۴۰۲). افول گفتمان ملی گرایی عربی در کردار سیاسی دولت های ناصریست و بعثی سوریه. *سیاست*، (۶۵)، ۱۱۱-۱۳۳.
 ۴. رسول مکطوف الرکابی، س.، ترابی، م.، علیمحمد، م.، و اسماعیلی، ب. (۱۴۰۲). بررسی تطبیقی سیاست خارجی ترکیه و عربستان سعودی در واکنش به ناآرامی های عراق (۲۰۲۲-۲۰۱۱). *پژوهش های روابط بین الملل*، (۳)۱۳.
 ۵. رکابی شعریاف، ج. (۱۴۰۱). نقش و جایگاه احزاب عربی در نظام سیاسی اسرائیل. *سیاست*، (۶۴)، ۸۹۶-۸۶۹.
 ۶. زبائی، م. (۱۳۹۷). نهاد دولت در خاورمیانه عربی پس از حوادث ۲۰۱۱. *دولت پژوهی*، (۱۴).
 ۷. زبائی، م. (۱۳۹۸). بررسی تطبیقی ناآرامی های یمن و لیبی: نقش دولت های ضعیف. *جامعه شناسی سیاسی جهان اسلام*، (۱۴).
 ۸. زبائی، م. (۱۳۹۹). بررسی تطبیقی انقلاب های تونس و مصر در بستر ناآرامی های عربی. *جامعه شناسی سیاسی جهان اسلام*، (۱۷)۸.
 ۹. زبائی، م. (۱۴۰۱). برنامه های خارجی و داخلی امارات متحده عربی در چشم انداز سال ۲۰۲۳. *مطالعات خاورمیانه*، (۴)۲۹.
 ۱۰. زبائی، م. (۱۴۰۱). جهان عرب در دوره پسانآرامی؛ دغدغه های امنیت اجتماعی-اقتصادی پیش رو. *مطالعات بین المللی*، (۴)۱۸.
 ۱۱. زبائی، م.، و نجفی، ش. (۱۴۰۴). سقوط نظام سیاسی سوریه در پرتو نسل چهارم نظریه انقلاب. *انقلاب پژوهی*، (۱)۳.
 ۱۲. عرب احمدی، ا. (۱۳۹۳). رویکردی تحلیلی بر عوامل پیدایی نهضت بیداری اسلامی در شمال آفریقا. *سیاست*، (۲۹)، ۹۸-۸۱.
 ۱۳. فیرحی، د. (۱۳۹۵). بیداری اسلامی، آسیای میانه؛ ایران و اسلام. *سیاست*، (۳۷)، ۲۱۰-۱۸۹.
 ۱۴. کاظمی، ح. (۱۳۹۵). سیاست دیجیتال و تباهی سیاسی در دولت های ضعیف: تجربه انقلاب های عربی. *سیاست*، (۳۹)، ۷۲۶-۷۰۹.
 ۱۵. مسعودنیا، ح.، و شفیعی ینگابادی، ن. (۱۴۰۱). واکاوی چرخش های سیاسی سه نگرش سیاسی از اسلام در قبال تحولات خاورمیانه، از تقابل تا همکاری. *سیاست*، (۶۴)، ۹۷۴-۹۴۹.
 ۱۶. نواختی مقدم، ا. (۱۳۸۹). زبان و ناسیونالیسم: نقش زبان در جنبش های ناسیونالیستی عربی. *سیاست*، (۱۶)، ۳۷۰-۳۵۱.
 ۱۷. هرسیچ، ح.، و ابراهیمی، ع. (۱۳۹۷). تله بنیانگذار و نظریه جنبش های اجتماعی جدید: تحلیلی بر انقلاب تونس. *سیاست*، (۴۶)، ۵۱۳-۵۳۲.
 ۱۸. هوشی سادات، س. م. (۱۳۹۴). خلیج فارس؛ میزبان بیداری چهارم عربی؟. *سیاست*، (۳۶)، ۱۰۷۴-۱۰۵۳.
۱. Ahmadian, H. (۲۰۱۹). Societal (in) security in the Middle East: Radicalism as a reaction. *International Relations*.
 ۲. Akder, D. G. (۲۰۱۳). Theories of Revolutions and Arab Uprisings: The Lessons from the Middle East. *Journal of Middle Eastern Studies/Ortadoğu Etütleri*, 4(۲).
 ۳. Ali, W. (۲۰۲۰). How security shaped Libya's transition. *Democratization*, 32(۴), ۹۹۳-۱۰۱۰.
 ۴. Byman, D. (۲۰۱۲). Regime change in the Middle East: Problems and prospects. *Political Science Quarterly*, 127(۱), ۲۰-۴۶.
 ۵. Cavatorta, F., & Clark, J. A. (۲۰۲۲). Political and social mobilization in the Middle East and North Africa after the ۲۰۱۱ uprisings. *Globalizations*, ۱-۱۴.
 ۶. Hinnebusch, R. (۲۰۱۴). Towards a Historical Sociology of the Arab Uprising: Beyond Democratization and Post-Democratization. *Routledge Handbook of the Arab Spring*, ۳۹-۵۰.

۷. Khan, H. U. (۲۰۲۴). An analytical investigation of consequences of terrorism in the Middle East. *Journal of Economic Criminology*, 4, ۱۰۰۰۶۷.
۸. Klocek, J., Ha, H. J., & Sumaktoyo, N. G. (۲۰۲۳). Regime change and religious discrimination after the Arab uprisings. *Journal of Peace Research*, 60(۳), ۴۸۹-۵۰۳.
۹. Leenders, R., & Heydemann, S. (۲۰۱۲). Popular mobilization in Syria: opportunity and threat, and the social networks of the early risers. *Mediterranean politics*, 17(۲), ۱۳۹-۱۵۹.
۱۰. Sardarnia, K. (۲۰۱۲). Social Movements in the Middle East: A Sociological Analysis. *Iranian Review of Foreign Affairs*, 3(۲).